

موضوع 7

اسماعیل

پیدایش فصل 16

۱ و ۲ اما سارای زن ابرام، بچه دار نمی شد؛ پس او کنیز مصری خود هاجر را به ابرام داد و گفت: «خداوند به من فرزندی نداده است، پس تو با این کنیز همبستر شو تا برای من فرزندی به دنیا آورد.» ابرام با پیشنهاد سارای موافقت نمود. (این جریان ده سال پس از ورود ابرام به کنعان اتفاق افتاد.) ۴ ابرام با هاجر همبستر شد و او آبستن گردید. هاجر وقتی دریافت که حامله است، مغرور شد و از آن پس، بانویش سارای را تحقیر می کرد.

۵ سارای به ابرام گفت: «تقصیر توست که این کنیز مرا حقیر می شمارد. خودم او را به تو دادم، ولی از آن لحظه ای که فهمید آبستن است، مرا تحقیر می کند. خداوند خودش حق مرا از تو بگیرد.» ۶ ابرام جواب داد: «او کنیز توست، هر طور که صلاح می دانی با او رفتار کن.» پس سارای بنای بد رفتاری با هاجر را گذاشت و او از خانه فرار کرد. ۷ و ۸ در بیابان، فرشته خداوند هاجر را نزدیک چشمه ای که سر راه «شور» است، یافت. فرشته خداوند پرسید: «ای هاجر، کنیز سارای، از کجا آمده ای و به کجا می روی؟» گفت: «من از خانه بانویم گریخته ام.» ۹ و ۱۰ و ۱۱ فرشته خداوند فرمود: «نزد بانوی خود برگرد و مطیع او باش. من نسل تو را بی شمار می گردانم. اینک تو حامله هستی، و پسری خواهی زاید. نام او را اسماعیل (یعنی «خدا می شنود») بگذار، چون خداوند آه و ناله تو را شنیده است. ۱۲ پسر تو وحشی خواهد بود و با برادران خود سر سازگاری نخواهد داشت. او بر ضد همه و همه بر ضد او خواهند بود.» ۱۳ هاجر با خود گفت: «آیا براستی خدا را دیدم و زنده ماندم؟» پس خداوند را که با او سخن گفته بود «أَنْتَ اِیلَ رُئِی» (یعنی «تو خدایی هستی که می بینی») نامید. ۱۴ به همین جهت چاهی که بین قادش و بارد است «بئرَ لَحَی رُئِی» (یعنی «چاه خدای زنده ای که مرا می بیند») نامیده شد.

۱۵ هاجر برای ابرام پسری زاید و ابرام او را اسماعیل نامید. ۱۶ در این زمان ابرام هشتاد و شش ساله بود.

سوالات:

- در مورد خدا چه چیزی یاد می گیریم؟
- در مورد مردم چه چیزی یاد می گیریم؟
- ابرام پس از گوش دادن به چه کسی اقدام کرد؟ (۱۶: ۲)
- آیا ابرام تایید خدا را دریافت کرد؟

- نتیجه اقدام ابرام بدون مشورت کردن با خدا چه شد؟